

سیکا سعد الدین*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۰۳

چکیده

منطقه خاورمیانه پس از سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳، دستخوش تغییرات قابل توجهی شده است؛ جایگزینی حکومت سنی مذهب عراق با یک حکومت شیعه، افزایش قدرت حزب الله لبنان پس از جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل در ۲۰۰۶ و پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۶ مهم ترین تحولات رخ داده طی این سال هاست. از حدود دو سال پیش نیز تحولات موسوم به بهار عرب، تغییرات گسترده تری را در سطح منطقه به وجود آورده است که سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر، ناآرامی های سوریه و بی ثباتی های بحرین از جمله این تغییرات است. بر این اساس، یکی از موضوعات مهم، رفتار سیاست خارجی ایران و عربستان سعودی به عنوان دو قدرت مهم منطقه ای در قبال این تحولات می باشد. یکی از نظریات در این چارچوب، نظریه تخصیص موقعیت است که در آن تلقی سیاستمداران یک کشور از کشور خود به عنوان یک قدرت منطقه ای، برداشت سایر کنشگران منطقه ای از میزان قدرت آن کشور در سطح یک قدرت منطقه ای، و نیز نظر سایر قدرت های منطقه ای در دیگر نقاط دنیا شامل قدرت های جهانی مورد توجه قرار می گیرد. در این مقاله، بر اساس این نظریه، سیاست خارجی دو کشور از سال ۲۰۰۳ تا آغاز بهار عرب و از آن زمان به بعد، بررسی می شود. در بخش نتیجه گیری نیز این نکته بیان می شود که ایران در این سال ها سیاست خارجی تهاجمی تر و کنشی داشته است و در مقابل، سیاست خارجی عربستان سعودی عمدتاً واکنشی بوده است و همین امر سبب شده است که ایران بهره برداری بیشتری از این تحولات کند و با وجود توانایی ها و منابع مالی گسترده عربستان سعودی بر اساس نظریه تخصیص موقعیت، یک قدرت منطقه ای نیرومندتر باشد.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان سعودی، رفتار سیاست خارجی، نظریه تخصیص موقعیت

* دانشجوی دکتری مطالعات خاورمیانه دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۹۶ - ۷۳.

مقدمه

یکی از مواقعی که سیاست خارجی یک کشور، به‌ویژه یک قدرت منطقه‌ای می‌تواند مورد ارزیابی قرار بگیرد، هنگامی است که در آن منطقه تحولات مهمی به‌وقوع می‌پیوندد. در منطقه خاورمیانه نیز پس از سقوط صدام در ۲۰۰۳ تغییرات مهمی ایجاد شد؛ روی کار آمدن یک حکومت شیعی در عراق و قدرت گرفتن حزب‌الله در لبنان و حماس در فلسطین پس از ۲۰۰۶ ازجمله این تغییرات بود. موج گسترده‌تر تحولات نیز هنگام آغاز تحولات موسوم به بهار عرب در حدود دو سال پیش بود که سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر و ناآرامی‌های سوریه و بحرین از مهم‌ترین تغییرات این مقطع زمانی بودند. در این شرایط، یکی از موضوعات مورد بررسی، ارزیابی رفتار سیاست خارجی دو قدرت منطقه‌ای یعنی ایران و عربستان سعودی در قبال این تحولات است و یکی از نظریات مفید در این رابطه، نظریه تخصیص موقعیت است. بر اساس این نظریه می‌توان تلقی سیاست‌مداران یک کشور از میزان قدرت منطقه‌ای کشور خود، برداشت سایر کنشگران منطقه‌ای از آن کشور به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و نیز نظر سایر قدرت‌های منطقه‌ای در دیگر مناطق درباره قدرت منطقه‌ای آن کشور را دریافت. در این راستا، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که «بر اساس نظریه تخصیص موقعیت، کدام‌یک از دو کشور ایران و عربستان سعودی رفتار مناسب‌تری نسبت به تحولات در منطقه داشته و به‌دنبال آن جایگاه برتر منطقه‌ای دارد؟» و فرضیه این است که «بر اساس این نظریه، ایران در مقایسه با عربستان سعودی، تلقی قدرتمندانه‌تری از میزان قدرت منطقه‌ای خود داشته، از سوی کشورهای منطقه نیز دست‌کم به‌عنوان یک چالشگر نیرومند منطقه‌ای مطرح بوده، و سایر قدرت‌های جهانی نیز باوری مشابه در مورد این کشور دارند و به همین دلیل، با اتخاذ یک سیاست خارجی تهاجمی‌تر و کنشی در برابر سیاست خارجی واکنشی عربستان سعودی، بهره بیشتری از تحولات سال‌های اخیر برده است.»

در این مقاله، نخست چارچوب نظری پژوهش توضیح داده می‌شود، سپس سیاست خارجی دو کشور پس از ۲۰۰۳ تا آغاز تحولات موسوم به بهار عربی بر اساس نظریه تخصیص موقعیت بررسی می‌شود، پس از آن سیاست خارجی ایران و عربستان سعودی در قبال بهار عربی در سه کشور مصر، سوریه و بحرین مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت نیز، چنین نتیجه‌گیری

می‌شود که ایران بر اساس این نظریه، نسبت به تحولات منطقه‌ای رفتار تهاجمی‌تری داشته، در مواقعی ابتکار عمل‌هایی از خود نشان داده و به‌ویژه تا پیش از آغاز بحران سوریه، با موفقیت بیشتری عمل کرده و در موارد بسیاری عربستان سعودی وادار به واکنش در برابر کنش‌های ایران شده است.

نظریه تخصیص موقعیت^۱

بر اساس نظریه هویت اجتماعی (یا به تعبیری هویت جمعی) تخصیص موقعیت بازیگران جامعه بین‌الملل و نام‌گذاری آنها با برچسب‌هایی چون قدرت جهانی یا قدرت منطقه‌ای به سه شکل زیر انجام می‌گیرد:

یک. تخصیص موقعیت خودارجاع^۲؛

دو. تخصیص موقعیت درون‌جامعه‌ای^۳ (با توجه به تفاوت جامعه بین‌المللی و جامعه منطقه‌ای)؛

سه. تخصیص موقعیت درون‌باشگاهی^۴ (با توجه به تفکیک باشگاه قدرت‌های پیشگام^۵ از

باشگاه قدرت‌های جهانی^۶ و باشگاه قدرت‌های منطقه‌ای^۷). (Volgy, Corbetta, Grant &

(Baird, 2011, 206)

در شکل اول یعنی تخصیص موقعیت خودارجاع، بازیگران منطقه‌ای تحت تاثیر عواملی از جمله گذشته تاریخی باشکوه، عوامل تشکیل‌دهنده قدرت (در هر دو شکل قدرت نرم و سخت)، فرهنگ سیاسی از منظر میزان تقاضای داخلی برای افزایش جایگاه منطقه‌ای یک کشور، اعتماد به نفس نام‌گذاری خود با عنوان قدرت منطقه‌ای و تنظیم رفتار خود بر اساس این موقعیت خودارجاع را پیدا می‌کنند. (Volgy, Baird & Grant, 2011, 206)

1. Status Attribution Theory
2. Self-Reference Attribution
3. Community Attribution
4. In-Group Attribution
5. Global Leaders
6. Global Powers
7. Regional Powers

در شکل دیگر تخصیص موقعیت؛ یعنی تخصیص موقعیت درون جامعه‌ای، بازیگران منطقه‌ای به واسطه تلاش‌هایشان در زمینه‌هایی چون مدیریت تضادهای محلی و ارتقای ساختارهای همکاری منطقه‌ای از سوی هم‌تایان خود در منطقه، شایسته تخصیص عنوان قدرت منطقه‌ای شناخته می‌شوند. نکته بسیار مهمی که در اینجا باید به آن اشاره شود، این است که گاه قدرتمندی یک بازیگر از سوی دیگر بازیگران حاضر در منطقه مورد شناسایی قرار می‌گیرد، اما به دلیل اینکه از نگاه همان بازیگران از این قدرتمندی در راستای منافع منطقه استفاده نمی‌شود، آن بازیگر با عنوان چالشگر منطقه‌ای^۱ نام‌گذاری می‌شود. (Corbetta, Volgy, Baird & Grant, 2011, p.209)

در شکل سوم و پایانی تخصیص موقعیت، یک بازیگر منطقه‌ای از سوی یکی از سه باشگاه قدرت در جهان (در اینجا باشگاه قدرت‌های منطقه‌ای) به عنوان قدرت منطقه‌ای شناخته می‌شود، و مجوز عضویت و مشارکت در نهادهای قدیمی و تازه تاسیس حکومت جهانی را پیدا می‌کند. در مجموع می‌توان گفت که یک بازیگر منطقه‌ای تنها از طریق طی کردن سه مرحله بالا می‌تواند به عنوان یک قدرت منطقه‌ای دارای ثبات موقعیتی^۲ مطرح شده و رفتار کند. (Volgy, Corbetta, Baird & Grant, 2011, 211) با توجه به چارچوب نظری که شرح داده شد، در ادامه به تبیین موقعیت منطقه‌ای ایران و عربستان سعودی و مقایسه موقعیت این دو بازیگر بر اساس تئوری تخصیص موقعیت خواهیم پرداخت تا شناخت بهتری از جایگاه ایران و عربستان سعودی در سلسله‌مراتب قدرت منطقه‌ای به دست آوریم.

در مقایسه با عربستان سعودی، ایران به دلیل تاریخ باشکوه امپراتوری‌اش و ظرفیت‌های بسیار بالایی که در هر دو حوزه قدرت نرم (مطرح بودن این کشور به عنوان رهبر شیعیان منطقه و پذیرش این موضوع از سوی متحدان منطقه‌ای و نیز رقبای منطقه‌ای این کشور) و قدرت سخت (مساحت سرزمینی و جمعیت) دارد، اعتماد به نفس بالاتری برای عمل به عنوان یک قدرت منطقه‌ای (در قالب تخصیص موقعیت خودارجاع) دارد، اعتماد به نفسی که اسباب نگرانی

1. Regional Challenger
2. Status Consistency

کشورهای منطقه از جمله پادشاهی‌های عربی حوزه خلیج فارس و در رأس آنها، عربستان سعودی را فراهم آورده و آنها را در مقابل ایران در یک موضع دفاعی قرار داده است. در رابطه با مورد عربستان سعودی، سیاست افراط‌گونه خرید تسلیحات این کشور و اصرار سران آل سعود به قرار گرفتن در مسیر سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در منطقه، نشان از نگرانی فزاینده سعودی‌ها از قدرت منطقه‌ای ایران و کمبود یا نبود اعتماد به نفس عمل به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای مستقل نزد سیاست‌مداران عربستانی و رهبران این کشور است، نقطه ضعفی که عربستان را نه به یک کنشگر، بلکه به یک واکنشگر غیرمستقل در منطقه تبدیل کرده است.

از نگاه کشورهای منطقه نیز در حالی که در یک سو پادشاهی‌های عرب حوزه خلیج فارس نظیر قطر، کویت، بحرین و امارات متحده عربی به‌دلیل داشتن نگرانی‌های مشترک با عربستان سعودی تلاش دارند تا عربستان را به‌عنوان قدرت برتر منطقه‌ای معرفی کرده و از سیاست‌های این کشور در منطقه حمایت کنند، کشورهای عمدتاً شیعه‌مذهب منطقه مانند عراق (در دوران پس از سرنگونی رژیم صدام حسین) و سوریه و گروه‌های شبه‌نظامی مانند حماس و حزب‌الله لبنان در جبهه ایران قرار دارند و ایران را تنها قدرت منطقه‌ای می‌دانند. ضمن اینکه باید این نکته را در نظر داشت که میزان اتحاد و همبستگی کشورها و گروه‌های شبه‌نظامی که در جناح ایران قرار دارند، در مقایسه با متحدین منطقه‌ای عربستان- پادشاهی‌های عرب خلیج فارس- بسیار بیشتر است و چنانچه در این پژوهش نیز توضیح داده می‌شود، کشوری مثل قطر به‌ویژه در تحولات اخیر، گاه موضعی کاملاً متفاوت اتخاذ می‌کند و یا سایر این پادشاهی‌های عرب نیز، با وجود نگرانی از گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران، تمایل چندانی به سلطه یک‌جانبه عربستان بر امور منطقه ندارند.

بنابراین، می‌توان گفت در سال‌های اخیر شاهد شکل‌گیری یک صف‌بندی منطقه‌ای بوده‌ایم؛ صف‌بندی‌ای که در یک سوی آن ایران و متحدان منطقه‌ای‌اش و در سوی دیگر عربستان سعودی و پادشاهی‌های عرب حوزه خلیج فارس قرار داشته‌اند. با توجه به این موضوع پس از شروع ناآرامی‌های موسوم به بهار عربی در ۲۰۱۰، هر دو کشور ایران و عربستان سعودی تلاش کردند جبهه متحدان خود در منطقه را تقویت کرده و نیروهای طرفدار خود را به قدرت برسانند؛

تلاشی که منطقه را به صحنه رقابت پنهان و آشکار دو کشور ایران و عربستان سعودی تبدیل کرده است. در بخش بعدی، به ارایه تصویری اجمالی از تحولات صورت گرفته پس از سقوط صدام در منطقه می‌پردازیم تا به دنبال آن ویژگی‌های رفتاری هر کدام از دو کشور پس از شروع بهار عرب مورد بررسی قرار گیرد.

تحولات منطقه پس از سقوط صدام و تاثیر آن بر توازن قدرت در منطقه

با سقوط صدام حسین در ۲۰۰۳، در ترتیبات سیاسی و امنیتی منطقه خلیج فارس تغییرات مهمی ایجاد شد که دگرگونی سیاسی در لبنان و قدرت گرفتن حزب‌الله پس از جنگ ۲۰۰۶ میان این کشور و اسرائیل، تشدید نزاع و درگیری میان اسرائیل و فلسطین و افزایش نگرانی‌های راهبردی درباره برنامه هسته‌ای ایران از آن جمله بودند که افزایش رقابت و تنش منطقه‌ای در روابط عربستان سعودی و ایران برای شکل‌دهی به تحولات در جهت منافع خود را به دنبال داشت. این تنش از تمایل هریک از دو کشور برای به دست گرفتن رهبری جهان اسلام و رویکرد متفاوت آنها به نظم منطقه‌ای ناشی می‌شود. باید توجه داشت که سرآغاز این نگاه ناهمگون دو کشور به نظم منطقه‌ای، وقوع انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ بود که به دنبال آن، حکومت ایران که یک پادشاهی محافظه کار با ساختاری مشابه ساختار حکومت آل سعود بود، جای خود را به یک جمهوری اسلامی داد که خواستار تغییر وضع موجود در منطقه بود (آقای و احمدیان، ۱۳۸۹، ۱۱) و در حالی که عربستان سعودی به دنبال هم‌سویی و همکاری با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در راستای حفظ وضع موجود و دستیابی به یک صلح فراگیر در خاورمیانه بود، (آقای و احمدیان، ۱۳۸۹، ۳) ایران بر اساس اهداف کلان تعریف شده در قانون اساسی این کشور پس از انقلاب به دنبال «دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش و تعارض با اسرائیل و غرب (به خصوص آمریکا) و استقرار یک جامعه اسلامی بر اساس مبانی شیعی بود» (سریع‌القول، ۱۳۷۹، ۴۹)

تحول مهمی که پس از سقوط صدام حسین و از سال ۲۰۰۳ به بعد در منطقه رخ داد، قدرت گرفتن شیعیان در سطح منطقه بود. نخستین کشوری که تحول در آن رخ داد، عراق بود. ریاض از همان ابتدا نگران حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ بود؛ این نگرانی نه به دلیل ترس از

گسترش نفوذ منطقه‌ای ایالات متحده، بلکه نشأت گرفته از ترس از گسترش نفوذ ایران در این کشور بود. در واقع، پس از شکست صدام در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، همواره یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های عربستان سعودی، احتمال ظهور یک رژیم ضدسعودی در عراق که حامی سیاست‌مداران ایرانی باشد، بود؛ امری که پس از ۲۰۰۳ به وقوع پیوست و یک رژیم شیعی دارای ارتباطات نزدیک با ایران روی کار آمد. در ابتدای روی کار آمدن این حکومت شیعی، رویکرد عربستان بر اساس نفی واقعیت‌های نوین بود و تلاش می‌کرد مانند دوران صدام، جایگاه و موقعیت سنی‌ها در ساختار قدرت سیاسی در عراق حفظ شود و ارتقا یابد؛ به بیان دیگر، عربستان اصرار داشت که عراق یک کشور عربی باقی بماند (واعظی، ۱۳۸۷، ۸۳-۸۲) و اندکی با تاخیر، واقعیت ساختار جدید قدرت در عراق را دریافت. همین امر به ایران اجازه داد تا نسبت به عربستان سعودی برای افزایش نفوذ و اثرگذاری در عراق بسیار فعال‌تر عمل کند.

نتیجه سقوط صدام این بود که مثلث قدرت خلیج فارس شامل ایران، عربستان سعودی و عراق که هریک در تلاش برای تعدیل قدرت دیگری بود، تبدیل به یک ساختار دوقطبی متشکل از ایران و عربستان سعودی شود که به طور مستقیم علیه منافع یکدیگر در عراق عمل می‌کردند و به سمت تشدید تنش‌ها و تضاد منافع در این کشور پیش رفتند و در این میان به نظر می‌رسد ایران موفق‌تر عمل کرده است. (Jahner, 2012, 43-44) از بین رفتن حکومت ضدایرانی صدام در عراق، برای ایران فرصتی فراهم کرد تا روابطش را با این کشور که حدود ۶۰ درصد جمعیتش شیعه هستند، تحکیم کند. (Furtig, 2007, 635) تلاش‌های ایران شامل تلاش‌های دیپلماتیک، سرمایه‌گذاری اقتصادی، عملیات پنهانی و تقویت و پشتیبانی از وابستگان ایران در نظام سیاسی عراق از جمله رهبران گروه‌های شبه‌نظامی مسلح بوده است. (Terrill, 2011, 47-48) نوری المالکی، نخست‌وزیر عراق، نیز همواره خواهان این نزدیکی روابط با ایران بوده و اذعان داشته است که پیوستگی‌های راهبردی و سیاسی بین تهران و بغداد در جهت منافع هر دو کشور در منطقه است. (Kuwait News Agency, 2011)

کشور دیگری که دچار دگرگونی اساسی پس از ۲۰۰۳ شد، لبنان بود. جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله با اسرائیل در ۲۰۰۶، با وجود خسارت‌های قابل توجهی که برای لبنان به دنبال داشت،

با تبلیغات این گروه مبنی بر مقاومت در برابر قوی‌ترین ارتش منطقه و نیز به‌دلیل نگاه منفی افکار عمومی مردم کشورهای عربی نسبت به اسرائیل، در داخل کشور تعبیر به پیروزی شد و از آن پس گروه شیعی شبه‌نظامی نزدیک به ایران دست بالا را در معادلات سیاسی لبنان به‌دست آورد که از جمله آن انتخابات پارلمانی ۲۰۰۹ بود که تمامی نامزدهای حزب‌الله به پارلمان این کشور راه یافتند. این نیز پیروزی دیگری برای شیعیان در منطقه بود. این موضوع، ریاض را که نگران افزایش نفوذ شیعیان در منطقه بود و امیدوار بود که با شکست حزب‌الله از قدرت هلال شیعی کاسته شود، بیش از پیش در موقعیت دشواری قرار داد. در فلسطین نیز، در ژانویه ۲۰۰۶، جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) که دیگر گروه شبه‌نظامی نزدیک به ایران است، در انتخابات پارلمانی این کشور به پیروزی چشم‌گیری در صحنه سیاسی فلسطین دست یافت. تمامی اینها اتفاقات ناخوشایندی بودند که توازن قدرت را که برای ۲۰ سال پس از انقلاب ایران به سمت سعودی بود، تغییر داده است.

افزون بر این، چشم‌انداز سازش و مصالحه ایران - آمریکا (یا حتی همکاری کوتاه‌مدت و نزدیکی مواضع دو کشور در عراق) نیز اسباب نگرانی مقامات سعودی شده، موقعیت پیشتاز عربستان در امور داخلی کشورهای خلیج فارس که مدت‌ها از آن بهره می‌برد را به خطر می‌اندازد. (Semple, 2006) اکنون باید دید جمهوری اسلامی ایران بر اساس چه راهبردی به بهره‌گیری از تحولات صورت گرفته پرداخت و ارتباط میان این راهبرد و نظریه پیشتر مطرح شده در خصوص یک قدرت منطقه‌ای چیست؟ راهبردی که ایران پس از تحولات ۲۰۰۳ و به‌ویژه پس از جنگ اسرائیل و لبنان در ۲۰۰۶ در پیش گرفته است، راهبرد عرب‌گرایی^۱ است. این راهبرد، در واقع یک مؤلفه ایدئولوژیک مؤثر سیاست خارجی ایران است که تاثیر عمیقی بر کاهش نفوذ آل سعود، و به طور گسترده‌تر، رژیم‌های عرب سنی در خاورمیانه داشته است. (Wehrey, Karasik, and others, 2009, 11) این راهبرد که به‌ویژه از زمان انتخاب احمدی نژاد به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران دنبال شد، نشان از اتخاذ یک سیاست خارجی تهاجمی غیرفرقه‌گرا از سوی ایران داشت که در تلاش برای ایجاد وحدت و

همبستگی در میان مسلمانان فارغ از مسائل فرقه‌ای مربوط به شیعی و سنی درباره موضوعاتی مشخص بود؛ راهبردی که برای افکار عمومی مردم عرب منطقه جذاب بود.

مهم‌ترین نقصان سیاست خارجی عربستان سعودی در روابطش با ایران که به ایران امکان اتخاذ چنین راهبردی را داد، روابط نزدیک این کشور با ایالات متحده بود که امکان داشتن یک سیاست خارجی مستقل را از این کشور سلب می‌کرد و مشروعیت همه اعمال سیاسی‌اش را زیر سؤال می‌برد و این باعث می‌شد که با وجود امکانات اقتصادی محدودتر ایران که سیاست‌های منطقه‌ای‌اش را به طرق گوناگون تضعیف می‌کرد، ایران در تحولات بعد از ۲۰۰۳ دست بالا را داشته باشد. (Ersoy, 2012) باید در نظر داشت که در اینجا میزان توفیق راهبردهای سیاست خارجی دو کشور از منظر افکار عمومی کشورهای عربی منطقه مورد توجه قرار می‌گیرد که عاملی تسهیل‌کننده در افزایش نفوذ و اثرگذاری هریک از دو کشور در درون کشورهای منطقه است. ضمن اینکه، در سه مورد عراق، لبنان و فلسطین حکومت و گروه‌های شبه‌نظامی که قدرت را در این کشورها در دست گرفتند نیز، هم‌پیمانان و متحدین ایران در منطقه بودند به‌عنوان مثال، سخنرانی احمدی نژاد در انکار هولوکاست در حضور ملک عبدالله در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در مکه در ۲۰۰۵ و به دنبال آن، حمله اسرائیل به لبنان در ۲۰۰۶ و حمایت ایران از حزب‌الله به‌عنوان نماد مقاومت در آن مقطع زمانی، تظاهرات پراکنده جمعیت‌های شیعه در استان‌های شرقی عربستان در همبستگی با حزب‌الله و به صورت غیرمستقیم با ایران و احساسات مشابه در قاهره و امان را به دنبال داشت و این عرب‌گرایی یا ایجاد دغدغه‌های مشترک در میان اعراب با خود، به ایران توانایی به چالش کشیدن اسرائیل بدون در نظر گرفتن ملاحظات فرقه‌ای را داد. بنابراین، بعد از جنگ لبنان در ۲۰۰۶، دست کم از نظر افکار عمومی اعراب، ایران دست بالا را در روابط دوجانبه ایران - سعودی داشت و در یک نظرسنجی بعد از جنگ در مصر، احمدی نژاد در جایگاه دوم پس از حسن نصرالله به‌عنوان مهم‌ترین رهبر منطقه بود. (Wehrey, Karasik, and Others, 2009, 24-26)

جمهوری اسلامی ایران در تعقیب منافع خود در منطقه متعهد به تامین منافع قدرت‌های خارجی نیست، هرچند ممکن است در مواقع بسیاری هزینه تصمیمات گرفته شده از سوی این کشور را به دلیل تضاد با منافع قدرت‌های بزرگ افزایش دهد، اما مزیت آن این است که استقلال

این سیاست خارجی به ایران این امکان را می‌دهد تا در زمان‌های گوناگون به دلخواه خود دست به ابتکارات گوناگونی بزند؛ از جمله اتخاذ هوشمندانه سیاست پان عربیستی در جهت کاهش تنش‌های فرقه‌ای میان اعراب و غیراعراب است تا بتواند با انتقاد غیرمستقیم از آل سعود، به‌عنوان رژیم محافظه‌کار و سرسپرده به غرب و نشان دادن خود به‌عنوان کنشگری مستقل و خواهان تغییر وضع موجود در منطقه برای اعراب جذابیت ایجاد کند.

ارتباط مطالب این بخش با چارچوب نظری که در ابتدای این مقاله توضیح داده شد، این است که از منظر تخصیص موقعیت خودارجاع و اینکه تا چه میزان یک کشور اعتماد به نفس نام‌گذاری خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای را دارد، به نظر می‌رسد مقامات ایرانی بر اساس رفتاری که در مقاطع گوناگون پس از انقلاب از خود بروز داده‌اند، این توانایی را در خود دیده‌اند که به‌عنوان یک کنشگر قدرتمند و مستقل منطقه‌ای، تصمیماتی را بر اساس منافع خود اتخاذ کرده و در برخی مواقع از خود ابتکار عمل نشان دهند. البته باید در نظر داشت که بخشی از این اعتماد به نفس، ناشی از گذشته و میراث پایدار ایران به‌عنوان یک کنشگر قدرتمند منطقه‌ای بوده است.

از نظر تخصیص قدرت درون جامعه‌ای نیز، به نظر می‌رسد ایران، از سوی اکثر کشورهای منطقه، به‌عنوان یک چالش‌گر منطقه‌ای مطرح است؛ چالش‌گری که نه تنها خودش، بلکه هم‌پیمانان منطقه‌ای‌اش نیز دارای یک سیاست خارجی تهاجمی و کنشی بوده و در مواقع بسیاری با تغییر توازن قوا به سمت خود، جناح پادشاهی‌های عربی محافظه‌کار به رهبری عربستان سعودی را وادار به اقدامات دفاعی و واکنشی در برابر اقدامات خود کرده است؛ مثال بارز آن همین تحولات رخ داده در منطقه پس از سال ۲۰۰۳ است که در موارد بسیاری پس از این که ایران اقدامی می‌کند و نفوذ خود را در کشوری افزایش می‌دهد، سعودی و متحدان آن نگران شده و درصدد اقدامات متوازن‌کننده برمی‌آیند.

در نهایت از منظر تخصیص قدرت درون باشگاهی نیز به نظر می‌رسد ایران از سوی قدرت‌های منطقه‌ای سایر مناطق دنیا که برخی ابرقدرت‌های جهانی هستند نیز به‌عنوان یک کنشگر مهم منطقه‌ای مطرح است و حساسیت‌ها نسبت به گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران در کشورهای منطقه‌ای و نیز برنامه هسته‌ای این کشور نیز از همین واقعیت نشأت می‌گیرد؛ زیرا اگر

کشوری خواهان تغییر وضع موجود باشد و توانایی بالقوه و در مواردی بالفعل انجام این کار را داشته باشد، آن زمان است که به عنوان چالش‌گری جدی برای تمام قدرت‌های درون منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود. در مقابل، عربستان سعودی اگرچه توانایی مالی بسیار گسترده‌ای برای نفوذ در کشورهای منطقه دارد و دارای تجربه‌های موفقی در این زمینه نیز هست و با وجود اینکه از منظر تخصیص قدرت درون باشگاهی، قدرت‌های فرمانطقه‌ای نیز مایل به ایفای نقش فعال‌تری از سوی این کشور در مسائل منطقه‌ای هستند، اما مقامات این کشور از نقطه نظر تخصیص موقعیت خودارجاع، اعتماد به نفس کافی برای ایفای نقش به عنوان یک کنشگر مستقل ندارند و در تحولات پس از ۲۰۰۳، سیاست خارجی آن بیشتر تدافعی و واکنشی بوده است. با این توضیح، به بررسی رفتار سیاست خارجی هریک از دو کشور پس از آغاز بهار عربی می‌پردازیم تا روشن شود که آیا این موضوع برای این مقطع زمانی نیز صدق می‌کند یا خیر؟

بهار عربی، رفتار سیاست خارجی ایران و عربستان سعودی در واکنش به آن

از هنگام آغاز بهار عربی در کشورهای منطقه، ایران و عربستان سعودی رویکرد متفاوتی را نسبت به این تحولات در پیش گرفته‌اند. عربستان سعودی بر اساس سنت حکمرانی در این کشور، نوع نظام حکومتی آن که یک پادشاهی مطلق سنی است، و اهداف کلان در نظر گرفته شده در سیاست خارجی آن، خواهان حفظ وضع موجود در منطقه و جلوگیری از گسترش مشارکت سیاسی در میان کشورهای این منطقه است و از ایده گسترش دموکراسی در منطقه، و جایگزینی پادشاهی‌های محافظه کار با حکومت‌های رادیکال، یا مردمی می‌هراسد. سعودی‌ها که مایل به تقسیم قدرت با گروه‌های ذی نفوذ در داخل کشور خود نیستند، به سایر پادشاهی‌های عرب منطقه نیز فشار می‌آورند که از این کار اجتناب کنند. (Los Angeles Times, 2011) در موردی مانند سوریه نیز حمایت این کشور از حرکت مردم سوریه در راستای رقابت منطقه‌ای با ایران و تلاش برای تضعیف جایگاه حکومت‌های شیعی در منطقه و کاهش نفوذ ایران قابل بررسی است.

باید توجه داشت که در کنار بی میلی عربستان سعودی به ایجاد نظام‌های مردم سالار در منطقه، این کشور به همان اندازه نیز از جایگزینی این حکومت‌ها با حکومت‌های به مراتب

رادیكال‌تری كه صلح و ثبات منطقه را در کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و درازمدت به خطر بیندازند، هراسان بوده و به این دلیل نیز در قبال تحولات منطقه پس از بهار عرب، نسبت به ایران رویکرد محافظه‌کارانه‌ای در پیش گرفته است. ضمن اینکه، عربستان دشمن قدرت گرفتن مجدد شیعیان در سراسر خاورمیانه است و به اقلیت شیعه دو میلیونی کشور خود به‌عنوان یک منبع ایجاد مشکل برای حکومت می‌نگرد. در مقابل، ایران كه پس از وقوع انقلاب اسلامی به صورت کشوری انقلابی و خواهان تغییر وضع موجود خود را نشان داده است، به نظر می‌رسد در حال حاضر نیز هر جا كه منافعش ایجاب كند، از نشان دادن سیمای کشوری كه به دنبال تغییر و تحول در منطقه است، استقبال می‌كند؛ ایران هر كجا كه تغییر به نفع کشور باشد، متعهد به تغییرات انقلابی در سراسر خاورمیانه است و نسبت به عربستان سعودی با جسارت بیشتری به ایفای نقش منطقه‌ای خود می‌پردازد. (Terrill, 2011, 2)

نکته مهم دیگر كه به ایران این امکان را می‌دهد كه متهورانه‌تر عمل كند، این است كه برخلاف عربستان سعودی، با این انقلاب‌ها تهدید نمی‌شود و به جز مورد سوریه این فرصت را به‌دست می‌آورد تا برای افزایش تاثیر و نفوذ و قدرتش در منطقه تلاش كند و هم‌زمان در میان کشورهای انقلابی وارد گفت‌وگو شود و به سمت نزدیکی روابط با کشورهای بروی آنها پیش از بهار عرب روابط بدی داشت؛ مانند مصر. به بیانی دیگر، این امکان دست‌كم به صورت بالقوه برای ایران وجود دارد و اگرهم در کوتاه‌مدت میسر نباشد، چیزی را از دست نمی‌دهد. اما عربستان سعودی به دلیل روابط خوبی كه با این کشورها تا پیش از تحولات اخیر داشت و برخی از آنها مانند مصر از مهم‌ترین متحدان منطقه‌ای این کشور بودند، طبیعی است كه با احتیاط بیشتری عمل كند و نگران حكومت‌های جدید و رفتار سیاست خارجی آنها باشد كه جایگزین حكومت‌های قبلی شده‌اند. افزون بر این، به دلیل وابسته بودن رفتار سیاست خارجی سعودی به ایالات متحده، این کشور باید نیم نگاهی نیز به واكنش ایالات متحده در قبال تحولات رخ داده در هریك از این کشورها داشته باشد و این امر باعث می‌شود نسبت به ایران، با تاخیر در هر مورد تصمیم‌گیری كند و عملکردی واكنشی داشته باشد.

مطلب مهم دیگری كه باید توجه داشت، این است كه در مقایسه با متحدان منطقه‌ای

عربستان سعودی، دولت‌ها و گروه‌های شبه‌نظامی که در گروه متحدان ایران قرار می‌گیرند، سطح بالاتری از اتحاد را دارند و در مواقع لزوم پشتیبانی قوی‌تری از مواضع یکدیگر می‌کنند. نمونه بارز آن، میزان بالای حمایت ایران از حکومت بشار اسد در سوریه است که یکی از دلایل عدم سرنگونی رژیم اسد بوده است. اما در مقابل، در جناح عربستان، در حالی که شورای همکاری خلیج فارس متشکل از شش پادشاهی محافظه‌کار عرب، دو سال پس از انقلاب ایران و در واکنش به این انقلاب در سال ۱۹۸۱ تأسیس شد تا به هماهنگی سیاست‌های این کشورها در قبال جمهوری اسلامی بپردازد، اما در ادامه و به‌ویژه در سال‌های اخیر، اختلاف‌نظرهایی در میان کشورهای عضو این شورا دیده می‌شود که یکی از روشن‌ترین نمونه‌های آن، اختلاف میان عربستان سعودی و قطر در قبال موضوعات منطقه‌ای است؛ با در نظر داشتن این نکته که قطر از سال ۲۰۰۰ به بعد یکی از اثرگذارترین کشورهای عربی خلیج فارس پس از عربستان سعودی بوده است.

قطر در این سال‌ها با استفاده از رقابت و تنش در روابط ایران – سعودی در راستای دنبال کردن یک سیاست خارجی مستقل و فعال در منطقه تلاش کرده و در این چارچوب، بیشتر درصدد متوازن کردن نفوذ و تاثیر رقیب منطقه‌ای‌اش، عربستان سعودی، بوده است. دعوت دوحه از آقای احمدی‌نژاد برای شرکت در کنفرانس سران شورای همکاری خلیج فارس باعث کاهش خصومت‌های اعضای این شورا نسبت به ایران شد و تمایل به برقراری رابطه از سوی این کشورها با ایران به‌عنوان یک کشور همکار را در پی داشت. شبکه «الجزیره» نیز در سال‌های اخیر انعکاس‌دهنده صداها و مخالف سعودی و به صورت مکرر میزبان مخالفان سعودی بوده است. در ژانویه ۲۰۰۹ و پس از حمله اسرائیل به غزه در دسامبر ۲۰۰۸، به دنبال دعوت قطر از احمدی‌نژاد، بشار اسد، طارق الهاشمی و خالد مشعل برای شرکت در کنفرانس سران اتحادیه عرب که باعث واکنش مصر و سعودی به این کار و عدم شرکت در آن کنفرانس شد، تنش‌های قطر – سعودی به اوج خود رسید. (Wehrey, Karasik, and Others, 2009, 48-51)

پس از آغاز تحولات موسوم به بهار عربی نیز، قطر دقیقاً در مقابل رویکرد عربستان که روابط خصومت‌آمیزی با اخوان‌المسلمین دارد و خواهان قدرت گرفتن سلفی‌ها در منطقه است، به گسترش روابط با اخوان‌المسلمین در سراسر منطقه پرداخت و از این نظر نیز در برابر سعودی

قرار گرفت. جدیدترین مورد این موضع‌گیری‌های متضاد نیز پیشنهاد تشکیل یک توافق‌نامه امنیتی جدید بین کشورهای خلیج فارس بود که ایران هم عضوی از آن باشد. این پیشنهادی است که در چند دهه گذشته همواره از سوی ایران مطرح و همیشه نیز از طرف دولت‌های عربی خلیج فارس رد می‌شد. (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۱) چه این پیشنهاد به نتیجه برسد یا نرسد، بدیهی است که عربستان سعودی حتی نسبت به طرح آن نیز موضع مخالف و این نشان از تغییر مواضع قطر در جهت نزدیکی به ایران و توازن قدرت عربستان سعودی دارد.

در مثالی دیگر، عمان نیز روابط نامطلوبی با عربستان سعودی دارد و مقامات عمان معتقدند که بیش از اندازه واکنش نشان دادن نسبت به خطر ایران، اقدامی هدفمند از سوی سعودی‌ها برای تثبیت هژمونی منطقه‌ای خود است. (Wehrey, Karasik, and Others, 2009, 52) بنابراین، چنانچه مشاهده می‌شود، اعضای شورای همکاری خلیج فارس به همان اندازه که از گسترش نفوذ ایران در منطقه بیمناک هستند، از یکه‌تازی عربستان در عرصه تحولات منطقه‌ای نیز ناخرسند خواهند شد و به همین دلیل، برخی از این کشورها در مواردی در پی برقراری روابط منفردانه با ایران و گسترش همکاری با آن هستند تا تهدیدهای احتمالی از جانب ایران نسبت به خود را کاهش دهند و نیازمند عربستان سعودی به عنوان تنها قدرت موجود برای توازن قدرت ایران در منطقه نباشند. اینکه عربستان سعودی هم‌پیمانان سستی داشته باشد، در مواقع مهمی نظیر تحولات اخیر در منطقه، ابتکار عمل این کشور را کاهش می‌دهد و سبب می‌شود این کشور با احتیاط بیشتری اقدام کند. همچنین، اتکای عربستان بر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به‌ویژه ایالات متحده تبعات خاص خود را به دنبال دارد و آنها نیز به دنبال تأمین منافع خود در منطقه هستند. با آغاز انقلاب‌های عربی در کشورهای خاورمیانه و پس از گذشت دو سال از این رویدادها، تلاش هریک از دو کشور ایران و عربستان سعودی برای تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای، تشدید شده و هریک سعی در شکل‌دهی به ائتلاف‌های منطقه‌ای آینده بر اساس تحولاتی که در این کشورها صورت گرفته است، در راستای منافع خود دارند. همین امر یکی از دلایل سردی بیشتر روابط این دو کشور طی دو سال گذشته است. دیکتاتورهای کشورهای عربی برخلاف سال ۲۰۰۳، که با مداخله یک قدرت خارجی یعنی ایالات متحده حکومت صدام حسین سقوط کرد و

حکومت جدیدی بر سر کار آمد، توسط مردم این کشورها که مدت‌ها در انتظار اصلاحات سیاسی بودند، سرنگون شدند؛ همان‌گونه که مایکل دوران در مقاله‌ای در *فارین/افرز* توصیف می‌کند: «موج انقلابی امروز در کشورهای عربی، نشأت گرفته از مطالبات داخلی است برای به دست آوردن شغل و رفاه اقتصادی و حقوق و آزادی‌های سیاسی» (Doran, 2011)

در مقایسه با ایران، بهار عرب در درازمدت تهدید بزرگ‌تری برای عربستان سعودی است. یک دلیل آن نیز این است که نوع حکومت و ساختار حکومتی در کشورهایی که این انقلاب‌ها در آنها رخ داده، مشابه ساختار حکومتی در این کشور است و این قیام‌ها، انتظارات جوانان سعودی برای انجام اصلاحات در داخل را افزایش داده است و اعتراضاتی از این نوع، سازگار و هماهنگ با اصلاح تدریجی که خانواده حاکم ترجیح می‌دهند، نیست. در مقابل، به باور بسیاری، ایران از دو منظر می‌تواند از این انقلاب‌ها بهره‌برداری کند؛ نخست اینکه، چنانچه پیش‌تر اشاره شد، این تحولات به‌عنوان فرصتی برای ایران به منظور برقراری ارتباط با کشورهایی است که دیکتاتورهای سابق پیش از آن، از ایجاد هر نوع رابطه نزدیک‌تری با ایران امتناع می‌کردند؛ و دوم اینکه، در چارچوب راهبرد عرب‌گرایی، ایران می‌تواند بیشترین تاثیر را در کشورهایی داشته باشد که اقتدارگرایان سابق، مشروعیتشان را از افزایش وابستگی بر ایالات متحده به‌دست می‌آوردند. (Kaye and Wehrey, 2011) این امر به این معنی است که ایران یک بار دیگر می‌تواند با انتقاد از حکومت‌های دست‌نشانده آمریکا و نسبت دادن مشکلات این کشورها به همین موضوع، به تبلیغ الگوی مورد نظر خود در این کشورها بپردازد و با نشان دادن دغدغه‌های مشترک مسلمانان نسبت به کشورهای غربی، به افزایش نفوذ خود در این کشورهای سنی مذهب بپردازد.

نکته قابل تامل در این چارچوب که تاییدی بر جهت‌گیری تهاجمی‌تر سیاست خارجی ایران در مقایسه با عربستان سعودی است، این است که عربستان سعودی پس از سقوط صدام در سال ۲۰۰۳ و به‌ویژه پس از بهار عرب، تنها به حفظ روابط با کشورهایی که پیش از آن نیز روابط خوبی با این کشور داشته‌اند، بسنده کرده است، اما ایران به یافتن حوزه‌های نفوذ تازه‌ای برای خود (کشورهای جدید) دست زده است. بنابراین، ایران با ادامه این روند پس از آغاز بهار عربی، همچنان تلاش می‌کند تا دوستان منطقه‌ای جدیدی برای خود بیابد.

یکی از حوزه‌های اصلی رقابت دو کشور پس از تحولات دو سال اخیر، مصر است؛ کشوری که تا پیش از این حوادث، یکی از متحدین اصلی عربستان سعودی در منطقه بود و روابط خوبی با ایران نداشت. بنابراین، طبیعی است که به دنبال اتفاقاتی که در این کشور روی داد و منجر به سقوط حکومت حسنی مبارک و روی کار آمدن دولت محمد مرسی شد، سعودی‌ها با احتیاط بیشتر و طرف ایرانی با رضایت بیشتری به استقبال این تغییرات بروند. در آغاز، عربستان سعودی مخالف معترضان بود و آنها را «فتنه‌گر» نامید، اما بعد که دریافت که رژیم مبارک رفتنی است، درصدد ایجاد مصالحه بین حکومت و مخالفان برآمد. (Arab News, 2011) در مقابل، رهبر ایران از همان آغاز معترضان مصری را برای در دست گرفتن سرنوشت خود و پیروی از مدل انقلاب ایران تشویق کرد. (Scott Peterson, Christian Science Monitor, 2011) باید در نظر داشت که مبارک نقش مهمی در مخالفت با گسترش نفوذ ایران در خاورمیانه داشت و دو کشور هرگز در سال‌های ریاست جمهوری مبارک رابطه دیپلماتی نداشتند. در مورد فلسطین نیز در حالی که مبارک بر علیه منافع گروه اسلامی حماس کار می‌کرد و به دنبال تحکیم روابط با فتح بود، ایران متحد حماس بود. (Terrill, 2011: 9)

مصر جدید، با وجود پای بندی به برخی اصول سیاست خارجی این کشور، بر خلاف دوران مبارک که در موارد بسیاری مجری سیاست‌های ایالات متحده در منطقه و کشوری خواهان حفظ وضع موجود در کشورهای عربی تلقی می‌شد، مایل به افزایش نقش رهبری منطقه‌ای خود و ایفای نقشی فعالانه‌تر در مسائل منطقه نسبت به سیاست خارجی تا اندازه‌ای منفعلانه مبارک است. (Michael Birnbaum, Washington Post, 2011) یکی از کشورهایی که مصر با توجه به خواست مردم به دنبال تغییر تدریجی سیاست‌های خود است، فلسطین است که از همان آغاز و در مه ۲۰۱۱ دولت موقت این کشور تصمیم گرفت تا گذرگاهش را به روی نوار غزه به منظور کاهش فشار تحریم فلسطین از سوی اسرائیل باز کند و تحت فشار افکار عمومی، روابطش را با حماس، که متحد ایران است، بهبود ببخشد. در همین چارچوب، نبیل العربی، وزیر امور خارجه مصر، گفت که «مشارکت کشورش در زمان حکومت قبلی در تحریم و محاصره غزه شرم آور بوده است.» (Washington post, 2011)

این حوادث باعث نگرانی عربستان سعودی و واکنش این کشور شد و سعودی‌ها با طرح اعطای کمک مالی ۴ میلیارد دلاری به مصر برای خروج از بحران اقتصادی، بر مصر برای محدود کردن روابطش با ایران فشار آورد. در واقع، اهرم مالی همواره انگیزه‌ای قوی برای مصر در جهت احترام گذاشتن به منافع و اولویت‌های عربستان سعودی در منطقه بوده است. (Arab News, 2011) اما به هر حال، مصر امروز به اندازه مصر دوران مبارک سیاست‌های خود در قبال فلسطین را با عربستان سعودی هماهنگ نمی‌کند. افزون بر این، اگر مصر می‌خواهد سیاست خارجی فعالانه‌تری در منطقه داشته باشد، نمی‌تواند به اندازه گذشته با رژیم‌های محافظه کار رابطه نزدیکی داشته باشد. هرچند که مصر هنوز در مقایسه با ایران، نزدیکی بسیار بیشتری به سعودی دارد و آقای مرسى در اولین سفر خود به کشورهای منطقه، به عربستان سعودی رفت و به دنبال ترغیب سعودی برای سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش‌های مختلف اقتصاد مصر برای خروج این کشور از بحران اقتصادی است، اما در قیاس با گذشته، همین میزان از تعدیل در سیاست‌های این کشور، می‌تواند برای ایران امیدوارکننده باشد و با توجه به سیاست خارجی تهاجمی ایران، این کشور می‌تواند از این اقدامات در جهت گسترش روابطش با مصر استفاده کند؛ به‌ویژه این که بهبود روابط تخریب شده مصر با فلسطین نیز نیازمند حمایت دیپلماتی ایران است. اما موانع موجود نظیر منابع مالی گسترده عربستان سعودی در مقایسه با ایران، نیاز مصر به کمک‌های مالی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس با توجه به این واقعیت که آنها مایل به تشدید بحران اعراب-اسرائیل و گسترش روابط مصر با ایران نیستند را نیز نباید از نظر دور داشت.

درباره سوریه، موضع‌گیری ایران به کلی متفاوت است. سوریه و ایران پس از انقلاب اسلامی در ایران روابط بسیار خوبی با یکدیگر داشته‌اند. سوریه و لیبی تنها کشورهای عربی بودند که از ایران در طول جنگ ایران و عراق حمایت کردند (Seele, 1988: 351) ایران نیازمند سوریه برای هرگونه رویارویی احتمالی در آینده با اسرائیل است؛ ایران، سوریه، حزب الله و حماس محور مقاومت در برابر اسرائیل در منطقه را تشکیل می‌دهند و ایران نگران از جایگزین شدن حکومت شیعی سوریه با یک حکومت سنی نزدیک به کشورهای عربی مخالف این کشور است. (Terrill, 2011: 26) اگر حکومت جدید سوریه به روابط مستحکم با ایران ادامه ندهد، توانایی ایران برای تاثیرگذاری بر لبنان

و فلسطین نیز کاهش می‌یابد و تلاش‌هایش برای تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای به عقب بر می‌گردد. اما حتی در این مورد نیز به دلایلی که توضیح داده شد، عربستان سعودی بسیار محافظه کار است و نگاه بیمناکی به امواج دموکراسی‌خواهی در جهان عرب و آشفتگی‌های ناشی از انقلاب در این کشورها دارد.

به لحاظ تاریخی، روابط سعودی با سوریه هرگز گرم نبوده است. با ترور رفیق حریری نخست وزیر سابق لبنان در سال ۲۰۰۵ که حامی سعودی بود، این کشور سوریه را به دست داشتن در این ترور سیاسی متهم کرد و تلاش برای عقب نشینی سوریه از لبنان و انزوای سوریه را دنبال کرد. از اواسط سال ۲۰۰۸ تا سال ۲۰۱۱ روابط دو کشور بهبود پیدا کرد که اوج آن دیدار ملک عبدالله از سوریه در اکتبر ۲۰۰۹ بود که در راستای تضعیف روابط رژیم اسد و ایران صورت گرفت. اما با گسترش اعتراضات ضد رژیم اسد در تابستان سال ۲۰۱۱، سعودی‌ها یک بار دیگر لحنشان را تغییر دادند و تصمیم به حمایت از مخالفان اسد گرفتند. در آگوست ۲۰۱۱ ملک عبدالله اعلام کرد که خشونت در سوریه برای عربستان سعودی غیر قابل قبول است و خواستار آن شد که اسد کشتار مردم سوریه را متوقف کند. (Berti and Guzansky, 2012) تلاش‌های سعودی برای متحد کردن جامعه بین‌المللی و کشورهای منطقه بر علیه اسد نیز در چارچوب رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان سعودی قابل درک است. به بیانی دیگر، این کشور دریافته بود که سقوط رژیم اسد یک فرصت طلایی برای تضعیف ایران - بزرگ‌ترین رقیب منطقه‌ای سعودی - است. افزون بر این، حمایت از مخالفان می‌توانست نقش خوبی را برای عربستان در داخل ایفا کند و انتقادهای در رابطه با سیاست این کشور نسبت به بهار عرب را کاهش دهد.

البته در این مورد نیز عربستان نگرانی‌هایی دارد؛ نخست این که، اگر بحران سوریه به طول بینجامد و غیر قابل کنترل شود، منجر به بی‌ثباتی بیشتر منطقه بشود؛ امری که سعودی از آغاز بهار عرب سعی داشت مانع آن شود. بنابراین، سعودی در وضعیت دشواری قرار گرفته است و آن این که یا سیاست تغییر رژیم را دنبال کند که خطر بی‌ثباتی بیشتر منطقه و تطویل جنگ داخلی را به دنبال دارد، یا به روند مذاکرات میان رژیم اسد و مخالفان روی بیاورد که در اینصورت باید به چانه زنی با ایران بپردازد. هر دو کشور ممکن است در بحران سوریه به یکدیگر

نیازمند باشند. تلاش‌های ایران برای تاثیر بر سوریه پس از اسد نیازمند همکاری سعودی است؛ به‌ویژه با توجه به روابط خصمانه بین تهران و مخالفان سوری. عربستان سعودی نیز اگر به دنبال ایجاد یک رژیم همسو با خود در سوریه است، نیازمند ایران است؛ زیرا ایران تاثیر و نفوذ قابل توجهی بر اسد و همراهان سیاسی و نظامی آن و توانایی تحلیل بردن هر رژیمی که پس از اسد روی کار بیاید را دارد.

دیگر حوزه رقابت سعودی و ایران، بحرین است؛ کشوری که در آن، اقلیت سنی بر اکثریت شیعه حکومت می‌کند. نزدیکی حکومت بحرین به سعودی سبب توجه ویژه سعودی به بحرین و نگرانی از دخالت ایران در این کشور شده است. سعودی نگران از گسترش اعتراضات بحرین به داخل این کشور و تاثیر بر شیعیان آن و همکاری شیعیان بحرین با سازمان‌های نظامی ایران است. (Terrill, 2011: 19-22) می‌توان گفت که بحرین، خط قرمز سعودی‌ها بود. در جریان بحران این کشور، سعودی و متحدانش در خلیج فارس از حکومت سنی بحرین حمایت کردند و معترضان را به گونه‌ای بیرحمانه سرکوب کردند و دخالت ایران در امور داخلی بحرین را به‌عنوان یکی از دلایل این مداخله نظامی مطرح کردند. سعودی‌ها بیم آن را دارند که آشتی با شیعیان بحرین و انجام اصلاحات سیاسی در بحرین باعث افزایش نفوذ ایران شود.

بر اساس آنچه که در بخش نظری گفته شد، می‌توان ارتباط آن را با رفتار سیاست خارجی هریک از دو کشور از زمان آغاز بهار عرب دریافت. از منظر تخصیص موقعیت خود ارجاع، باور سیاستمداران ایرانی از جایگاه کشور خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای سبب شده است که سیاست فعالانه‌ای را در قبال این تحولات در پیش گیرند و در مورد مصر، از اندک تعدیلات ایجاد شده در سیاست خارجی این کشور در جهت گسترش روابط با این کشور استفاده کند؛ البته همان‌طور که گفته شد، عدم وجود رابطه دوستانه پیش از این تحولات، به ایران اجازه می‌دهد تا با شجاعت بیشتری تلاش در جهت گسترش روابط بکند؛ زیرا چیزی برای از دست دادن ندارد. اما در مورد سوریه، ایران با تمام قوا و با باور خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای، از متحد منطقه‌ای خود دفاع می‌کند، و درباره بحرین نیز ایران هرگونه اصلاح سیاسی در داخل این کشور را به امید افزایش جایگاه شیعیان به فال نیک می‌گیرد و در صورتی که اصلاحاتی انجام نشود، با انتقاد از

این که حکومت آل خلیفه تحت نفوذ سعودی و با حمایت این کشور به سرکوب شیعیان می‌پردازد، از تحولات این کشور استفاده تبلیغاتی می‌کند.

از منظر تخصیص قدرت درون منطقه‌ای نیز، با در نظر گرفتن این که یکی از دلایل اصلی محافظه کاری سعودی در قبال بهار عرب، ترس از قدرت گرفتن شیعیان در منطقه و افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران، گواهی است بر به رسمیت شناخته شدن این کشور به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، و چنانچه در طول مقاله توضیح داده شد، در برخی موارد عربستان سعودی پس از این که ایران ابتکارات خود در مورد یک کشور خاص را اجرا کرده است، آنها به اقدامی واکنشی دست زده است. اما در عین حال باید در نظر داشت که از آنجا که در بسیاری موارد اقدامات ایران با منافع پادشاهی‌های محافظه کار سنی مذهب منطقه همخوانی ندارد، این کشور عمدتاً به عنوان یک چالش گر منطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود. نگرانی ایالات متحده از رفتار سیاست خارجی ایران در منطقه و حمایت از متحدان منطقه‌ای اش از جمله سعودی، (که البته در مواردی ابتکار عمل را از این کشور گرفته است و سبب تاخیر در تصمیمات سیاست خارجی این کشور شده است) نیز دلیل این است که ایران از نظر تخصیص موقعیت درون باشگاهی نیز یک قدرت منطقه‌ای است.

نتیجه‌گیری

همان گونه که بیان شد، بر اساس نظریه تخصیص موقعیت، یک کشور برای این که به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در نظر گرفته شود، باید بر اساس تخصیص موقعیت خود ارجاع، تخصیص موقعیت درون جامعه‌ای و تخصیص موقعیت درون باشگاهی شایسته چنین عنوانی باشد و گفته شد که در شکل اول، باید دید که تا چه اندازه سیاستمداران یک کشور بر اساس توانایی‌های کشور خود اعتماد به نفس کافی برای در نظر گرفتن آن کشور به عنوان یک قدرت منطقه‌ای را دارند که این امر هم تحت تاثیر گذشته تاریخی آن کشور و میزان تقاضای داخلی از مقامات آن کشور برای بر عهده گرفتن نقش یک قدرت منطقه‌ای است و هم بستگی به این دارد که در شرایط کنونی آن کشور تا چه میزان مؤلفه‌های تشکیل دهنده قدرت (سخت و نرم) را دارد؛ در شکل دوم بر این اساس که آن کشور تا چه میزان بر اساس اقداماتی که انجام داده و نقشی که در مسائل منطقه‌ای بر عهده داشته،

از سوی کشورهای منطقه و سایر رقبای منطقه‌ای به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای شناخته می‌شود؛ و در نهایت در شکل سوم نیز، این که آیا آن کشور از سوی سایر باشگاه‌های قدرت در جهان به‌عنوان قدرت منطقه‌ای شناخته می‌شود، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بنابراین، در این پژوهش ابتدا این نظریه توضیح داده شد و بر این اساس، مقایسه کوتاهی میان دو کشور ایران و عربستان سعودی صورت گرفت؛ سپس در بخش‌های بعدی با توجه به این نظریه، رفتار سیاست خارجی هریک از دو کشور ابتدا پس از سال ۲۰۰۳ و سقوط صدام حسین و تحولاتی که به دنبال آن در منطقه اتفاق افتاد، مورد ارزیابی قرار گرفت و بعد از آن نیز، سیاست خارجی دو کشور پس از آغاز بهار عرب در سه کشور مصر، (متحد عربستان سعودی در دوران مبارک) سوریه، (متحد ایران) و بحرین (کشوری که حکومتش سنی و اکثریت مردمش شیعه هستند و کشور مناسبی برای ارزیابی سیاست‌های ایران و عربستان سعودی است) بررسی شد.

در پاسخ به این سؤال که بر اساس نظریه تخصیص موقعیت کدامیک از دو کشور ایران و عربستان سعودی دارای مؤلفه‌های یک قدرت منطقه‌ای هستند، به نظر می‌رسد که به طور مشخص از سال ۲۰۰۳ به بعد، با ارزیابی و مقایسه رفتار سیاست خارجی دو کشور و بنا به دلایلی که مهم‌ترین آن تفاوت ساختار حکومتی دو کشور است که اولویت‌های سیاست خارجی هریک از دو کشور در منطقه را روشن می‌کند، ایران تا اندازه‌ای موفق‌تر عمل کرده است؛ به این معنی که بر اساس تخصیص موقعیت خود ارجاع، با توجه به سابقه طولانی این کشور به‌عنوان یک قدرت و در مواقعی چالش‌گر منطقه‌ای، این اعتماد به نفس با وجود تغییر نوع و ساختار حکومتی به سیاست‌مداران کنونی کشور نیز منتقل شده است و همین امر سبب شد که پس از سقوط صدام و تحولات بعدی در منطقه، ایران از این فرصت به خوبی بهره‌برداری کرده و متحدان جدید منطقه‌ای که مهم‌ترین آن خود عراق بود، برای خود به دست آورد و پس از روی کار آمدن احمدی نژاد، ایران استفاده تبلیغاتی قابل توجهی از این حوادث کرده و با طرح دغدغه‌های مشترک مسلمانان در جهت کاهش فشار افکار عمومی کشورهای سنی بر ایران شیعی عمل کرده است و با اتخاذ استراتژی عرب‌گرایی، محبوبیت خود را در میان افکار عمومی مردم منطقه افزایش داده است؛ البته با در نظر داشتن این واقعیت که کسب محبوبیت منطقه‌ای متفاوت با کسب محبوبیت و مقبولیت

داخلی است. در حالی که رفتار سیاست خارجی عربستان عمدتاً در واکنش به نگرانی از افزایش نفوذ ایران در منطقه تنظیم می‌شد و با توجه به وابستگی این کشور به ایالات متحده، سعودی‌ها در مقایسه با ایران، ابتکار عمل کمتری در عرصه سیاست خارجی داشتند.

از منظر تخصیص موقعیت درون منطقه‌ای که بر اساس آن، گاهی یک کشور، یک قدرت منطقه‌ای و گاهی، یک چالش‌گر منطقه‌ای است، ایران در این محدوده زمانی هم به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و هم برای جناح مخالف، یعنی عربستان سعودی و پادشاهی‌های سنی خلیج فارس، به دلیل تلاش‌هایش برای افزایش جایگاه شیعیان در منطقه، به‌عنوان یک چالش‌گر منطقه‌ای مطرح بوده است. این در حالی است که هرچند عربستان سعودی نیز یک قدرت منطقه‌ای بسیار نیرومند است، اما حتی در جبهه متحدان خود نیز برخی از این کشورها همانطور که از گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران بیمناکند، به همان اندازه نیز از این که سعودی به‌عنوان قدرت مسلط منطقه مطرح شود، نا خرسند هستند.

از لحاظ تخصیص موقعیت درون باشگاهی نیز به نظر می‌رسد که ایران از سوی سایر قدرت‌های جهانی به‌ویژه ایالات متحده نیز یک قدرت و چالش‌گر مهم منطقه‌ای است و یکی از دلایل حضور گسترده آمریکا در منطقه و حمایت گسترده این کشور از متحدین منطقه‌ای‌اش نیز در همین چارچوب قابل بررسی است. بنابراین، فرضیه اصلی پژوهش که در آن گفته شده بود که بر اساس نظریه تخصیص موقعیت، ایران در مقایسه با عربستان سعودی می‌تواند قدرت یا چالش‌گر منطقه‌ای نیرومندتری باشد نیز مورد تایید قرار گرفت.

منابع و پی‌نوشت‌ها:

۱. اسداللهی، مسعود (۱۳۹۱)، «گروکشی قطر با کارت ایران»، سایت دیپلماسی ایرانی؛ <http://www.irdiplopmacy.ir/fa/page/1912756.html>
۲. آقای، سید داوود، حسن احمدیان (۱۳۸۹) «روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش رو»، فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست، دوره ۴۰، ش ۳.
۳. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۴. واعظی، محمود (۱۳۸۷)، «روابط ایران و عربستان در پرتو اعتماد متقابل»، مجله میقات حج، دوره ۱۶، ش ۶۴.
5. Berti, B and Yoel Guzansky (2012), "the Syrian Crisis and the Saudi-Iranian Rivalry," *Foreign Policy Research Institute*, Viewed 24 March 2013, at: <http://www.fpri.org/articles/2012/10/syrian-crisis-and-saudi-iranian-rivalry>.
6. Birnbaum, M. (2011), "Egypt Shows Signs of New Assertiveness Abroad," *Washington Post*, Viewed 24 March 2013, at: <http://articles.washingtonpost.com/2011-04-28/world>.
7. Doran, M.S (2011), "the Heirs of Nasser: Who Will Benefit from the Second Arab Revolution?" *Foreign Affairs*, vol. 90, no. 3, Viewed 5 March 2013, at: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67695/michael-scott-doran/the-heirs-of-nasser>.
8. Ersoy, E. (2012), "the Rivalry between Saudi Arabia and Iran in the Middle East," *Journal of Turkish Weekly*, Viewed 6 March 2013, at: www.turkishweekly.net/news/146072/the-rivalry-between-saudi-arabia-and-iran-in-the-middle-east.
9. Furtig, Henner (2007), "Conflict and Cooperation in the Persian Gulf: the Interregional Order and US Policy," *Middle East Journal*, vol. 61, no. 4.
10. Jahner, A. (2012), "Saudi Arabia and Iran: the Struggle for Power and Influence in the [Persian] Gulf," *International Affairs Review*, vol. xx, no. 3.
11. Kaye, D. and Fredric Wehrey (2011), "Arab Spring, Persian Winter: Will Iran Emerge the Winner of the Arab Revolt?" *Foreign Affairs*, vol. 90, no. 4, Viewed 5 April 2013, at: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67942/dalia-dassa-kaye-and-frederic>

wehrey-michael-scott-doran/arab-spring-persian-winter>.

12. Peterson, S. (2011), "Iran's Leader Praises Egyptian Protesters Declares Islamic Awakening," *Christian Science Monitor*, Viewed 5 April 2013, at: <http://www.csmonitor.com/World/Middle-East/2011/0204/Iran-s-Khamenei-praises-Egyptian-protesters-declares-Islamic-awakening>>.

13. Seel, P. (1988), *Asad: the Struggle for The Middle East*, University of California Press, Berkeley and Los Angeles.

14. Semple, K. (2006), "Sunni Leaders Say US-Iran Talks Amount to Meddling," March 2006, New York Times, Viewed 5 April 2013, at: http://www.nytimes.com/2006/03/18/international/middleeast/18iraq.html?pagewanted=print&_r=0>.

15. Terrill, W. A. (2011), *The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of the Middle East Security*, US Army War College SSI: Strategic Studies Institute, Carlisle Barracks.

16. Volgy, T. J., Renato Corbetta, Keith A. Grant, and Ryan G. Baird (2011), *Major Powers and the Quest for Status in International Politics*, Palgrave MAC MILLAN, New York.

17. Wehrey, F., Theodore W. Karasik, Alireza Nader, Jeremy Ghez, Lydia Hansell, and Robert A. Guffey (2009), *Saudi-Iranian Relations since the Fall of Saddam*, Rand Corporation, Santa Monica.

18. "Washington Post (2011), Egypt Rulers to Reopen Gaza Crossing in Days 2011," Viewed 5 April 2013, at: http://articles.washingtonpost.com/2011-05-25/world/35263881_1_>

19. Kuwait News Agency (2011), "Iraqi President Calls for Strategic Ties with Iran," Viewed 5 March 2013, at: <http://www.thefreelibrary.com/Iraqi+president+calls+for+strategic+ties+with+Iran.-a0252507291>>.

20. Arab News (2011), "Saudi Arabia Urges Peaceful Resolution of Egypt Crisis," Viewed 5 March 2013, at: <http://www.arabnews.com/node/367516>>.

21. Arab News (2011), "\$ 4 Billion Saudi Aid to Egypt," Viewed 5 March 2013, at: [arabnews.com/\\$-4-billion-saudi-aid-for-egypt](http://arabnews.com/$-4-billion-saudi-aid-for-egypt)>.